

قرآن مبین

(۲۰)

سوره حمد

بسم الله الرحمن الرحيم

سوره حمد

روایاتی در فضیلت سوره حمد:

١. الرضا (عليه السلام): قَالَ الْفَضْلُ بْنُ شاذَانَ: ... قَالَ: فَلَمْ يَدْأُ بِالْحَمْدِ فِي كُلِّ قِرَاءَةٍ دُونَ سَائِرِ السُّورِ قِيلَ لَأَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ فِي الْقُرْآنِ وَالْكَلامِ جُمِعَ فِيهِ جَوَامِعُ الْخَيْرِ وَالْحِكْمَةِ مَا جُمِعَ فِي سُورَةٍ.
عيون أخبار الرضا ج ٢، ص ١٠٧

٢. أمير المؤمنين (عليه السلام): لَوْ شِئْتُ لَأَوْقَرْتُ سَبْعِينَ بَعِيرًا فِي تَفْسِيرِ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ.
بحار الأنوار، ج ٤٠، ص ١٥٧

۳. الرَّسُولُ (صلى الله عليه و آله): عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبَانَ يَرْفَعُهُ إِلَى النَّبِيِّ (صلى الله عليه و آله) قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) لَجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ: يَا جَابِرُ! أَلَا أَعْلَمُكَ أَفْضَلَ سُورَةٍ أَنْزَلَهَا اللَّهُ فِي كِتَابِهِ؟ قَالَ: فَقَالَ جَابِرٌ: بَلَى، يَا أَبِى أُمِّى يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) عَلَّمَنِيهَا. قَالَ: فَعَلِمَهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ أَمْ الْكِتَابِ. قَالَ: ثُمَّ قَالَ لَهُ: يَا جَابِرُ! أَلَا أَخْبِرُكَ عَنْهَا؟ قَالَ: بَلَى يَا أَبِى أُمِّى فَأَخْبَرَنِي. قَالَ: هِيَ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ، إِلَّا السَّامَ يَعْنِي الْمَوْتَ.

بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۳۷

۴. الصَّادِق (عليه السلام) - لَوْ قُرِئَتْ الْحَمْدُ عَلَى مِثِّ سَبْعِينَ مَرَّةً، ثُمَّ رُدَّتْ فِيهِ الرُّوحُ مَا كَانَ ذَلِكَ عَجَبًا.

الكافي، ج ۲، ص ۶۲۳

۵. الصَّادِق (عليه السلام): رَنَّ إبْلِيسُ أَرْبَعَ رَنَاتٍ أَوَّلَهُنَّ يَوْمَ لَعْنٍ وَ حِينَ أَهْطَطَ إِلَى الْأَرْضِ وَ حِينَ بُعِثَ مُحَمَّدٌ (صلى الله عليه و آله) وَ آله (عليه السلام) عَلَى حِينٍ فَتَرَهُ مِنَ الرُّسُلِ وَ حِينَ أَنْزِلَتْ أُمُّ الْكِتَابِ.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ۱، ص ۱۲

۶. الرَّسُولُ (صلى الله عليه و آله): إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ (صلى الله عليه و آله) وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ فَأَفْرَدَ الْإِمْتِنَانَ عَلَيَّ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَ جَعَلَهَا بِلَازَاءِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ إِنَّ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ أَشْرَفُ مَا فِي كُنُوزِ الْعَرْشِ وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَصَّ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه و آله) وَ شَرَفَهُ بِهَا وَ لَمْ يُشْرِكْ مَعَهُ فِيهَا أَحَدًا مِنْ أَنْبِيَائِهِ مَا خَلَا سُلَيْمَانَ (عليه السلام).

بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۲۷

مراد از شراکت حضرت سلیمان با نبی اکرم، چنانکه در روایت دیگری آمده است، بسم الله الرحمن الرحيم است. (إِلَّا مَا أُعْطِيَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ (عليه السلام) مِنْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)

٧. الرسول (صلى الله عليه وآله): لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يُنْزِلَ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَآيَةَ الْكُرْسِيِّ وَشَهِدَ اللَّهُ وَقُلِ اللَّهُمَّ مَا لَكَ الْمَلِكِ إِلَى قَوْلِهِ بِغَيْرِ حِسَابٍ تَعَلَّقْنَ بِالْعَرْشِ وَلَيْسَ بَيْنَهُنَّ وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ فَقُلْنَ: يَا رَبِّ تَهَيَّئْنَا إِلَى دَارِ الدُّنُوبِ وَ إِلَى مَنْ يَعْصِيكَ وَ نَحْنُ بِالطُّهُورِ وَ الْقُدُسِ مُتَعَلِّقَاتٌ فَقَالَ سُبْحَانَهُ: وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا مِنْ عَبْدٍ قَرَأَنَّ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ إِلَّا أُسْكِنْتُهُ حَظِيرَةَ الْقُدُسِ عَلَى مَا كَانَ فِيهِ وَ إِلَّا نَظَرْتُ إِلَيْهِ بِعَيْنِي الْمَكُونَةِ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ نَظْرَةً وَ إِلَّا قَضَيْتُ لَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ حَاجَةً أَدْنَاهَا الْمَغْفِرَةُ وَ إِلَّا أَعَدْتُهُ مِنْ كُلِّ عَدُوٍّ وَ نَصْرَتُهُ عَلَيْهِ وَ لَا يَمْنَعُهُ دُخُولَ الْجَنَّةِ إِلَّا الْمَوْتُ.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ١، ص ١٤

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام خدای بسیار مهربان.

بحث درباره‌ی آیه‌ی بسم الله الرحمن الرحيم در سورهی علق بیان گرید، همان عبارات به جهت تکمیل مباحث این سوره بیان می شود.

إِسْم:

مقایس: سمو: أصل يدلّ على العلوّ.

التحقيق: هو ما كان مرتفعاً فوق شيء آخر محيطاً به، و هذه اللغة كما ترى مأخوذة من الآرامية و السريانية و العبرية، و تعرّبت بهيئة السماء و الإسم، فالهمزة في الإسم للوصل زيدت على المادة، المأخوذ منها بعد حذف الياء منها، ((شِما))، فأصل كلمة الإسم هو شِما، لا الإسم و لا السّمو.

دو ریشه برای اسم گفته شده است؛ سمة به معنای علامت و نشانه؛ و سمو به معنای رفعت و علو. مرحوم مصطفوی ریشه‌ی دیگری برای اسم قائل است: شما، از آرامی، سریانی و عبری گرفته شده، و معرب شده است؛ به معنای علو همراه با احاطه.

استعمال عرفی که لغت هم آن را تأیید می‌کند نشانه و علامت است، یعنی نشانه‌ی مسمی است، ولی غیر از آن است، و در عین حال مندرک در آن می‌باشد.

الله:

مفردات: عبد و قیل هو من أله أى تحیر.

التحقیق: بمعنی العبادۃ، و الفرق بین المادّتين أنّ العبادۃ قد أخذ فیها قید الخضوع و الإله أخذ فیہ قید التحیر. و ظهر ایضاً أنّ کلمة الله أصلها من أله یأله، بقرینة اللغة العبریّة و لعدم الحاجة فیها الى التکلف و لکون کلمة اله شایعة استعمالها فی هذا المعنی ثمّ دخلت علیها الألف و اللام ثمّ صارت علماً بالغلبة، و بکثرة الاستعمال فیہ تعالی فقیل لا إله إلاّ الله. فالإله بمعنی العبادۃ و التحیر، غلب استعماله فی ما یعبد و يتوجّه الیه و يخضع لیه.

دو ریشه برای الله ذکر شده است، برخی ریشه را أله به کسر لام گرفته‌اند، و معنا کرده‌اند معبود؛ برخی دیگر ریشه را أله به فتح لام گرفته‌اند، و معنا کرده‌اند تحیر. الله نیز بنا بر تحقیق از همین أله اخذ شده است نه از وله؛ سپس الف و لام بر سر اله آمده، و علم بالغلبه در خداوند متعال شده است.

معنای جامع معبودی است که انسان را به تحیر و می‌دارد، چرا که عقول از شناخت او عاجز و متحیرند.

رحم:

مقایس: يدلّ على الرّقة و العطف و الرأفة.

الإشتقاق: رحمان فعلاّن من الرحمة، و رحيم فعيل منها.

التحقيق: ... الفرق بين الصيغة الرحمن و الرحيم هو اختلاف وزنهما و ما يختصّ بكلّ من الهيئتين، فإنّ الفعيل يدلّ على اللزوم و يبنى للدلالة على الثبوت، كالحميد و العزيز و وفعلاّن يدلّ على ملئ و حرارة و وفور مادياً و معنوياً.

هر دو به یک معنا که همان رأفت، عطوفت، رقت و مهربانی است می باشد. تفاوت صیغ در شرح توضیح داده خواهد شد.

بسم الله جار و مجرور است، و مطابق قواعد نحوی نیاز به متعلّق دارد، در این متعلّق احتمالات مختلفی داده شده است. بهترین احتمال ابتدا به معنای آغاز کردن است؛ که مطابق روایت مشهور پیامبر اکرم نیز می باشد: كل امر ذي بال لم يذكر فيه بسم الله الرحمن الرحيم فهو أبتَر.

برخی از مفسّرین قائل به تفاوت متعلّق باء در سور مختلف هستند، به این معنا که با توجّه به مفهوم کلیّ سور می توان متعلّق را پیدا کرد.

به نظر حقیر این آیه معنای جامعی دارد که إلى الله، لله و مع الله است. انسان در هر امری به سوی او، برای او و در نتیجه همراه با اوست. همان معنای هو معكم اینما کتتم است که انسان آن را باور و درک کند. معنای ذکر شده جامع متعلّقات گفته شده می باشد.

اندکی در این بحث دقیق تر شویم:

إلى الله هدفِ خدایی داشتن در همه ی امور است. انسان کارهای مهمّی در طول زندگیش دارد، هدف کلیّ این امور را خدا قرار دادن کار آسانی نیست. مثالی برای روشن تر شدن بحث بزنیم. انسان شغلی برای امور زندگیش انتخاب می کند، آن کار یک هدف کلیّ و جامع دارد. عموماً هدف آن کسب درآمد، شهرت، ریاست و ... است. تغییر این هدف از مسیر

عادی فکر جامعه بسیار دشوار است. چرا که وقتی همه‌ی انسان‌ها یک روند را در زندگی دارند، حرکت بر خلاف مسیر عموم دشوارتر می‌شود. این هدف کلی همان الی الله است. در مسیر آن اشتغال، به طور روزمره انسان کارهای بسیاری انجام می‌دهد. ممکن است روزانه ده‌ها کار و فعالیت انجام دهد. این امور جزئی‌تر را برای خداوند انجام دادن الله است. لَّله هرکاری را برای خدا انجام دادن است. و مع الله درک حضور وجدانی خداوند متعال در تمامی آنات زندگی است. چه در حین کار و فعالیت، و چه در حال استراحت، و به طور کلی در تمامی حالات. دَقْتُ در الی الله و لله، به مرور باعث می‌شود انسان متوجّه شود کار به این سادگی‌ها نیست. یک عمر زندگی کردن بدون خدا، نمی‌تواند به سادگی تغییر کند. مگر این‌که به گفته‌ی آقای بهاءالدینی مبدأ میل انسان عوض شود. بسیار نیز پیش می‌آید که دَقْتُ وسواس‌گونه در این امور یک متشرّع خشک جامد می‌سازد، که کوه هوا و خودپرستی است.

به نظر حقیر دو راه برای انسان وجود دارد، که جریان بسم الله را در زندگی سهل‌تر می‌کند. اول این‌که از مع الله شروع کند. وجدان خداوند متعال در همه‌ی لحظات به مرور می‌تواند جهت‌دهی نیز به انسان بدهد. دوم این‌که از یک کار در روز شروع کند، آن کار را الی الله، لله و مع الله انجام دهد. ممکن است برای انجام دادنش دقایق طولانی را با خود خلوت کند، و بعد انجامش دهد. وقتی انسان یک کار را برای خداوند انجام داد، دو امر را مشاهده می‌کند: اول این‌که شدنی است و محال نیست. دوم این‌که انس با خداوند که همان معیت است پیدا می‌کند؛ که باعث می‌شود برای خدا زندگی کردن را یاد بگیرد. روایات بسیاری با این مفهوم به دست ما رسیده است. مانند یک نماز مقبول، یا یک قطره اشک بر سیدالشهداء و ...، یک کار است که کار را تمام می‌کند. چون برای خدا است. در این چند سطر دَقْتُ بفرمایید، که مطلب علاوه بر جنبه‌ی معرفتی، جنبه‌ی عملی بسیار مهمی نیز دارد.

بسم الله در قرآن کریم بیش از هر آیه‌ی دیگری تکرار شده است، و افتتاح همه‌ی سور غیر از سوره‌ی توبه با این آیه است، در عین حال اولین آیه‌ای است که بر پیامبر نازل شده است؛ بنابراین معنایی جامع و فراگیر دارد، هم بیان مقصد است و هم بیان راه؛ و در عین حال خداوند متعال را هم توصیف می‌کند. می‌توان گفت خلاصه‌ی قرآن کریم است.

تا این جا معنای آیه چنین شد: به نام خدایی که معبود والای من است. از عظمت و اوجش در عجز و حیرتم. به نام او، برای او، و همراه با او.

سپس دو صفت برای خداوند بیان می‌شود: رحمان و رحیم.

ریشه‌ی هر دو رحم است، و معنای هر دو یکی است؛ تفاوت صیغ، لحاظ معنایی متفاوتی را ایجاد کرده است. رحمان صیغه‌ی مبالغه بر وزن فعالان است، که دلالت بر کثرت و وفور دارد. رحیم صفت مشبیه بر وزن فعیل است، که دلالت بر ثبوت و بقاء دارد. به جهت این تفاوت، مشهور است که رحمان دلالت بر رحمت کثیر بر مؤمن و کافر، و همه‌ی هستی دارد، و رحیم رحمت خاصه بر مؤمنین است.

بعضی از آیات را نقل کنیم؛

رحمن:

سوره طه آیه ۵: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى

سوره مریم آیه ۷۵: قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا

سوره اسراء آیه ۱۱۰: قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ

بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا

رحیم:

سوره احزاب آیه ۴۳: هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا

سوره توبه آیه ۱۱۷: لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِن بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ

این آیات و مشابه آنها تأییدی بر قائلین به تفاوت عام و خاص بودن رحمت است. به نظر حقیر چنین می آید که این نظر تخصیص دادن معنای رحمت، در رحمان و رحیم است؛ در حالی که آیات مخالف این قول هم در قرآن هست، مانند:

سوره بقره آیه ۱۴۳: وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ إِيْمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَّءُوفٌ رَحِيمٌ.

آنچه دقیق تر و در عین حال جامع است، این است که رحمت خداوند متعال دو خصوصیت اساسی دارد: اول فراگیر و کثیر است، یعنی برای همه است و همه ی لحظه های زندگیشان را در بر می گیرد؛ و دوم باقی است، یعنی هیچ گاه قطع نمی شود. تفاوت صیغ و آمدن دوبار در یک آیه، به این خاطر است که دو ویژگی در رحمت مورد تأکید قرار گیرد. روشن است وقتی انسانی باورش الهی شد، و با خداوند متعال رابطه ی واقعی پیدا کرد، درکش از مهربانی و رحمت او عمیق تر است، اما این یک مصداق برای رحمت است، نه این که رحیم مختص به مؤمنین باشد. ما با این کار معنای عام رحمت را به یک مورد تخصیص زده ایم.

مطلب دیگر این که آمدن دو بار رحمت در آیه لطافتی شیرین دارد؛ وقتی رحمت الهی دائمی و فراگیر بود، غضب در پیش نیست، یعنی انسان در کنف رحمت الهی است، به عبارت دیگر مواجهه ی انسان با رحمت خداوند است. در

جوشن کبیر فراز ۱۹ آمده است: یا من وسعت کلّ شیء رحمته، یا من سبقت رحمته غضبه. یا در دعای ماه رجب آمده است: یا من أرجوه لکلّ خیر، و آمن سخطه عند کلّ شرّ... (همه‌ی این دعا بیان رحمت الهی است) وقتی در پرتکرارترین آیه‌ی قرآن دوبار یک صفت با یک معنی از میان این همه اسماء و اوصاف الهی بیان می‌شود، به روشنی بیان می‌کند که خداوند مهربان، دارای عطوفت و شفقت است، آن هم نه آن‌چه از مهربانی در اذهان ما است، بلکه هر چه دیده‌ایم و شنیده‌ایم قطره‌ای از یم محبّت او هم نیست، خب تکلیف انسان یک‌سره معلوم می‌شود. این آیه آن قدر مهمّ است که راه سیر انسان را به طور کامل مشخص می‌کند، و مسیر تربیت خداوند را هم نسبت به انسان بیان می‌نماید.

معنای آیه را کامل‌تر کنیم:

به نام خدا که همه‌ی هستی‌ام برای او، و با اوست؛ معبود والایی که از عظمتش حیرانم، مهربانی و شفقتش همه‌ی موجودات را فراگرفته است. چنان‌که هیچ موجودی لحظه‌ای از کنف محبّت او خارج نمی‌شود. پس من با خدایی که مظهر مهربانی، شفقت و رأفت است مواجهم، حال من مقابلش خضوع و خاکساری است.

مطلب دیگر این‌که گفته شد بایسم الله، و نه بالله؛ اسم آورده شد. عرض شد که اسم مندک در مسمی است، و بدون آن پوچ و بی‌معنا است، شما نمی‌توانید اسم اشیاء را مانند درخت، بدون معنا لحاظ کنید، آن چنان در هم تنیده و یک‌پارچه‌اند که به محض شنیده شدن اسم، معنایش همراهش می‌آید. در مورد خداوند متعال ما یک ابهام و گنگی ابتدایی داریم، چرا که او با هر موجودی که تاکنون مشاهده یا درک کرده‌ایم متفاوت است. می‌دانیم هست اما غیر از این درک کلی هستی گویا هیچ نمی‌دانیم. مواجهه‌ی ابتدایی انسان با خداوند بسیار عجیب و همراه با تحیر است. در این حال است که ما با اسم او آغاز می‌کنیم، اسمش که همان الله است. گویا این‌جا درک نمی‌کنیم که اسم و مسمی مندک در هم هستند. می‌خواهیم از یک‌جا شروع کنیم، از این‌جا اسماء الهی آغاز شده و انسان با آن آشنا می‌شود؛ دو اسم در همین

آیه بیان می‌شود، و به تدریج در قرآن کریم اسامی دیگری از خداوند متعال معرفی می‌شود. به تدریج انسان از حال ابهام خارج می‌شود. از این پس راه را با معرفت یا محبت می‌تواند طی کند.

در آیه‌ی اول سوره هم اسم رب آمده است، این باز مؤیدی است بر این که انسان در ابتدای امر گویا با خداوند انس ندارد، و غریب است. وقتی این راه طی شد و انس حاصل آمد کمال التوحید نفی الصفات عنه صدق پیدا می‌کند. به این روایت توجه فرمایید:

التوحيد، جلد ۱، صفحه ۱۴۲: عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: اسْمُ اللَّهِ غَيْرُ اللَّهِ وَ كُلُّ شَيْءٍ وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ شَيْءٍ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَا خَلَا اللَّهُ فَأَمَّا مَا عَبَّرَتِ الْأَلْسُنُ عَنْهُ أَوْ عَمِلَتْ الْأَيْدِي فِيهِ فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَ اللَّهُ غَايَةُ مَنْ غَايَاهُ وَ الْمَغْيَا غَيْرُ الْغَايَةِ وَ الْغَايَةُ مَوْصُوفَةٌ وَ كُلُّ مَوْصُوفٍ مَصْنُوعٌ وَ صَانِعُ الْأَشْيَاءِ غَيْرُ مَوْصُوفٍ بِحَدِّ مُسَمًّى لَمْ يَتَكَوَّنْ فَتَعَرَفَ كَيْنُونَتُهُ بِصُنْعِ غَيْرِهِ وَ لَمْ يَتَنَاهَ إِلَى غَايَةٍ إِلَّا كَانَتْ غَيْرُهُ لَا يَذِلُّ مَنْ فَهِمَ هَذَا الْحُكْمَ أَبَدًا وَ هُوَ التَّوْحِيدُ الْخَالِصُ فَاعْتَقِدُوهُ وَ صَدِّقُوهُ وَ تَفْهَمُوهُ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْرِفُ اللَّهَ بِحِجَابٍ أَوْ بِصُورَةٍ أَوْ بِمِثَالٍ فَهُوَ مُشْرِكٌ لِأَنَّ الْحِجَابَ وَ الْمِثَالَ وَ الصُّورَةَ غَيْرُهُ وَ إِنَّمَا هُوَ وَاحِدٌ مُوَحَّدٌ فَكَيْفَ يُوحَّدُ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ عَرَفَهُ بِغَيْرِهِ إِنَّمَا عَرَفَ اللَّهَ مَنْ عَرَفَهُ بِاللَّهِ فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ بِهِ فَلَيْسَ يَعْرِفْهُ إِنَّمَا يَعْرِفُ غَيْرَهُ وَ اللَّهُ خَالِقُ الْأَشْيَاءِ لَا مِنْ شَيْءٍ يُسَمَّى بِأَسْمَائِهِ فَهُوَ غَيْرُ أَسْمَائِهِ وَ الْأَسْمَاءُ غَيْرُهُ وَ الْمَوْصُوفُ غَيْرُ الْوَاصِفِ فَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُؤْمِنُ بِمَا لَا يَعْرِفُ فَهُوَ ضَالٌّ عَنِ الْمَعْرِفَةِ لَا يُدْرِكُ مَخْلُوقٌ شَيْئًا إِلَّا بِاللَّهِ وَ لَا تُدْرِكُ مَعْرِفَةُ اللَّهِ إِلَّا بِاللَّهِ وَ اللَّهُ خَلُوعٌ مِنْ خَلْقِهِ وَ خَلَقَهُ خَلُوعٌ مِنْهُ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ شَيْئًا كَانَ كَمَا أَرَادَ بِأَمْرِهِ مِنْ غَيْرِ نُطْقٍ لَا مَلْجَأَ لِعِبَادِهِ مِمَّا قَضَى وَ لَا حُجَّةَ لَهُمْ فِيهِمَا ارْتَضَى لَمْ يَقْدِرُوا عَلَى عَمَلٍ وَ لَا مُعَالَجَةٍ مِمَّا أَحْدَثَ فِي أَعْدَانِهِمُ الْمَخْلُوقَةِ إِلَّا بِرَبِّهِمْ فَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَقْوَى عَلَى عَمَلٍ لَمْ يُرِدْهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَدْ زَعَمَ أَنَّ إِرَادَتَهُ تَغْلِبُ إِرَادَةَ اللَّهِ - تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.

فرازهایی بسیار فوق العاده‌ای دارد، نقل کردیم تا این فراز اسْمُ اللَّهِ غَيْرُ اللَّهِ را مورد استناد قرار دهیم. خود الله هم اسم است، و در نتیجه مخلوق است. وقتی انسان با او آشنا شد، و معرفت پیدا کرد از اسماء جدا خواهد شد. دقت در این روایت به درک معنای بسم الله کمک شایانی خواهد کرد.

در خصوص مطلب فوق در لسان عرفا مطالب بسیاری هست که این نوشتار را مجال آن نمی‌باشد.

مرحوم علامه عبارت زيبايى در الميزان دارند كه به آن اشاره مى كنيم:

فالبسمله في سورة الحمد راجعة إلى غرض السورة و المعنى المحصل منه، و الغرض الذي يدل عليه سرد الكلام في هذه السورة هو حمد الله بإظهار العبودية له سبحانه بالإفصاح عن العبادة و الاستعانة و سؤال الهداية، فهو كلام يتكلم به الله سبحانه نيابة عن العبد، ليكون متأدياً في مقام إظهار العبودية بما أدبه الله به.

چند روایت ذیل کریمه ی بسم الله الرحمن الرحيم:

۱. الكاظم (عليه السلام): عَنْ سَلِيمَانَ الْجُعْفَرِيِّ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ فِي الْمَجْلِسِ: فَإِنْ قَرَأَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَوْجَرَ بِهِ. فَقَالَ: وَ أَيْ آيَةٍ أَعْظَمُ فِي كِتَابِ اللَّهِ؟ فَقَالَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.
بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۳۸

۲. عن الصادق (عليه السلام): لَقَدْ دَخَلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَحْيَى عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام). فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَحْيَى: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) قَدْ أَقْدَتْنِي وَ عَلَّمْتَنِي فَإِنْ أَرَدْتَ أَنْ تُعَرِّفَنِي ذَنْبِي الَّذِي امْتَحَنْتُ بِهِ فِي هَذَا الْمَجْلِسِ حَتَّى لَا أَعُودَ إِلَى مِثْلِهِ. قَالَ: تَرَكُّكَ حِينَ جَلَسْتَ أَنْ تَقُولَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَجَعَلَ ذَلِكَ لِسَهْوِكَ عَمَّا نَذِيتَ إِلَيْهِ ثُمَّ حِصًّا بِمَا أَصَابَكَ. أَمَّا عَلِمْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) حَدَّثَنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُذَكَّرْ فِيهِ بِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أَبْتَرُّ؟ فَقُلْتُ: بَلَى! بِأَبَى أَنْتَ وَ أُمِّي، لَا أَتْرُكُهَا بَعْدَهَا. قَالَ: إِذَا تَحْطَى بِذَلِكَ وَ تَسْعُدُ ثُمَّ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَحْيَى: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) وَ مَا تَفْسِيرُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؟ قَالَ: إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَقْرَأَ أَوْ يَعْمَلَ عَمَلًا فَيَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَإِنَّهُ تَبَارَكَ لَهُ فِيهِ.
تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ۱، ص ۲۲

٣. الرّسول (صلى الله عليه و آله): مَنْ حَزَنَهُ أَمْرٌ يَتَعَاظَاهُ فَقَالَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ هُوَ مُخْلِصٌ لِلَّهِ وَ يُقْبَلُ بِقَلْبِهِ إِلَيْهِ لَمْ يَنْفَكْ مِنْ إِحْدَى اثْنَتَيْنِ إِمَّا بُلُوغَ حَاجَتِهِ فِي الدُّنْيَا وَ إِمَّا يُعَدُّ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ يُدَّخَرُ لَهُ لَدَيْهِ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى لِلْمُؤْمِنِينَ.
وسايل الشيعة ، ج ٧ ، ص ١٦٩

٤. أمير المؤمنين (عليه السلام) - فَكُلُّ أَمْرٍ يَعْمَلُهُ يَبْدَأُ فِيهِ {بِ} بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَإِنَّهُ يُبَارَكُ لَهُ فِيهِ.
تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ١ ، ص ٢٦

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

حمد تنها برای خداست که پروردگار جهانیان است.

حمد:

مصباح: أثبت عليه، و من هنا كان الحمد غير الشكر، لأنه يستعمل لصفة في الشخص و فيه معنى التعجب و يكون فيه معنى تعظيم للممدوح و خضوع المادح، و أمّا الشكر فلا يكون إلا في مقابلة الصنيع.

التحقيق: إنّ الحمد في مقابلة الذمّ و يعبر عنه بالفارسية: ستایش و عن الشكر: سپاس. ثمّ إنّ الحمد يلزم التسبيح، كما أنّ نسبة الصفات الثبوتية الى الله تعالى يلزم نفي الصفات السلبية أولاً.

در فارسی معادل خوبی برای حمد داریم، ستایش و ستودن. حمد غیر از شکر و سپاس است. شکر معمولاً در قبال محبّت یا کاری است که سپاس در پی اش می آید.

ربّ:

مقایس: إصلاح الشئ و القيام عليه.

مفردات: إنشاء الشئ حالاً فحالاً إلى حدّ التّمام.

التحقيق: سوق الشئ إلى جهة الكمال و رفع النواقص بالتخلية و التحلية، و هذه الحقيقة الأصلية يعبر عنها في مورد بالإصلاح، و في مورد آخر بالإنعام و في الآخر بالمدير. و أمّا المالكية و المصاحبة و السيادة و ... من لوازم الأصل و من آثاره.

اصلاح دائمی شئ (مقایس)، راهبری شئ در همه حالات تا رساندن به حد کمال (مفردات)، راهبری و رساندن شئ یا موجود تا سر حدّ کمال با رفع نواقص، و ایجاد کمالات مختصّ آن.

سیاق آیه به دو قرینه‌ی الف و لام در ابتدای حمد و لله، اختصاص و انحصار حمد را برای خداوند بیان می‌کند. معنای حمد و درک مراتب معنایی آن، شاکله‌ی فهمیدن سوره است. حمد به معنای سپاس که معادل شکر در فارسی است نمی‌باشد. شکر معمولاً در قبال محبت یا کاری است. در فارسی معادل خوبی برای حمد داریم، معمولاً چنین معادل‌هایی برای الفاظ عربی در فارسی وجود ندارد. ستایش یا ستودن معادل بسیار خوبی است. بنابراین معنای ابتدایی کریمه چنین می‌شود: ستایش فقط از آن خدا است.

دقت بیشتر در آیه ما را به معانی دیگری نزدیک می‌کند. وقتی به عالم نظر می‌کنیم، در حالی که خود نیز جزئی از این عالم هستیم، زیبایی‌هایی می‌بینیم؛ هر چه قدر این نگاه دقیق‌تر باشد، زیبایی‌های بیشتری در عالم دیده می‌شود. تا آن جا که غیر از زیبایی نمی‌بیند. (ما رأیت إلا جمیلاً) البته این اوجی است که هرکسی به آن راه ندارد. این زیبایی‌ها در گام اول به صاحب آن زیبایی منتسب می‌شود، مثلاً اگر صورت زیبایی می‌بیند صاحب صورت را می‌ستاید. در گام بعدی وقتی معرفتش افزون گشت، زیبایی‌ها را منتسب به صاحب ظاهری‌اش نمی‌داند. روی دیگر توحید افعال، اسماء و ذات همین ترتیب درک در انتساب است؛ دقت بفرمایید. در گام بعدی وقتی ارتباطش با خداوند عمق بیشتری پیدا کرد، ستایش نیز واقعی‌تر و فراگیرتر می‌گردد، تا آن جا که موجودات در هستی رنگ می‌بازند، این جا است که دیگر هیچ صاحب زیبایی ظاهری را ستایش نمی‌کند، گرچه همواره سپاس‌گزار است، و شکر می‌کند.

آیات قرآن برای همه‌ی انسان‌ها است، فقط برای اهل معرفت و عرفان نیست. عمق آیات را انسان‌های الهی معنوی درک می‌کنند، اما دیگران نیز در بستر قرآن رشد می‌کنند، و فهمشان افزایش پیدا می‌کند. این کریمه راه و مقصد را نشان می‌دهد، انسان‌هایی که هنوز این درک را ندارند خوب است بدانند که اولاً بهره‌ای از معارف ندارند، ثانیاً برای کسب معرفت تلاش کنند، و ثالثاً ملاک و معیاری است که شخص با خود حساب کند وقتی زیبایی را مشاهده می‌کند، می‌تواند باطناً آن را به صاحب اصلیش بازگرداند یا خیر. و رابعاً آیا می‌تواند این ستایش را درباره‌ی همه‌ی موجودات پیاده کند.

مرحوم علامه در المیزان سیر بحث حمد را بسیار نفیس بیان کرده‌اند، به همین جهت خلاصه‌ای از مطالب ایشان را در این جا بیان می‌کنیم.

۱. همه‌ی اشیاء مخلوق او هستند. سوره غافر، آیه ۶۲: ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ.

۲. همه‌ی مخلوقات از آن جهت که مخلوق او هستند (منتسب به او می‌باشند) حَسَن و زیبا هستند. سوره سجده، آیه ۲: الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ.

در نتیجه: هیچ خلقی نیست مگر حسن است، و هر چه حسن است مخلوق او است.

۳. خلق با علم و اختیار او محقق شده است.

سوره زمر، آیه ۴: وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ.

سوره طه، آیه ۱۱۱: هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ.

نتیجه: فما من شيء إلا وهو فعل جميل اختياري.

تا این جا در ساحت افعال است، در ساحت اسماء نیز هم‌چنین است:

سوره طه، آیه ۸: اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى.

سوره اعراف، آیه ۱۸۰: وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ.

نتیجه: خداوند متعال در افعال و اسماء جميل است.

و نقل نتیجه از المیزان: جميل في أسمائه و جميل في أفعاله، و كل جميل منه. فقد بان أنه تعالى محمود على جميل أسمائه و محمود على جميل أفعاله، و أنه ما من حمد يحمده حامد لأمر محمود إلا كان لله سبحانه حقيقة لأن الجميل الذي يتعلق به الحمد منه سبحانه، فله سبحانه جنس الحمد و له سبحانه كل حمد.

با توجّه به مطالب پیشین معنای ادقیّ عرض کنیم:

عرض شد که الف و لام جنس است؛ بنابراین مراد این است که جنسِ حمد از آن خدا است. ادقّ این است که حمد هر حامدی، چه درکی از این معنا داشته باشد، و چه نداشته باشد از آن خداوند است. بر اساس توحید به وحدت حقیقی، حمد و حامد و محمود او است. پس هر کس، هر که را حمد می‌کند او را حمد کرده است. در نتیجه درک واقعی الحمدلله، مترتّب بر فهم وجدانی توحید است. حال سؤالی پیش می‌آید که چه کسی می‌گوید الحمدلله؟ ما که نمی‌توانیم، پس او خودش است که می‌گوید الحمدلله. چنان که در روایتی از امام صادق علیه‌السلام در هنگام گفتن ایّاک نعبد و ایّاک نستعین آمده است: لَا زَالَ أَكْرَرُهَا حَتَّى سَمِعْتُ مِنْ قَائِلِهَا. با توجّه به مطالبی که در ذیل دو آیه‌ی بسم الله، و الحمدلله آمد، روشن می‌شود که گویا همه‌ی معارف در همین دو آیه بیان شده است.

مرحوم علامه در المیزان بحث فلسفی‌ای در معنای حمد و اختصاص آن به خداوند متعال دارند، که طلیعه‌اش را نقل می‌کنم:

البراهین العقلية ناهضة على أن استقلال المعلول و كل شأن من شئونه إنما هو بالعلة، و أن كل ما له من كمال فهو من أطلال وجود علقته، فلو كان للحسن و الجمال حقيقة في الوجود فكماله و استقلاله للواجب تعالى لأنه العلة التي ينتهي إليه جميع العلل، و الثناء و الحمد هو إظهار موجود ما بوجوده كمال موجود آخر و هو لا محالة علقته و إذا كان كل كمال ينتهي إليه تعالى فحقيقة كل ثناء و حمد تعود و تنتهي إليه تعالى، فالحمد لله رب العالمين.

دقت در معنای ربّ (راهبری و رساندن شیء یا موجود تا سر حدّ کمال با رفع نواقص، و ایجاد کمالات مختصّ آن) ما را به نکته‌ای می‌رساند. ربوبیت با معنای فوق نیازمند مقدمه‌ای است. در غیر این صورت تصرّف وجودی امکان‌پذیر نمی‌باشد. آن مقدمه ملکیت است که در آیه‌ی مالک یوم الدین بیان شده است.

ملکیت دو نوع است: حقیقی و اعتباری. اعتباری مالکیتی است که نسبت به خانه، ماشین و دیگر وسایل داریم. اعتباری قراردادی اجتماعی برای گذران امور زندگی است. در واقع اولویت تصرّف و استفاده است، و مالکیت نیست. بهترین مثال قابل درک برای ملکیت حقیقی مالکیت انسان نسبت به تصوّرات ذهنیه‌اش می‌باشد. انسان به هر نحو که بخواهد می‌تواند در آن‌ها تصرّف کند، تغییرشان دهد، معدومشان کند و

خداوند متعال مالک حقیقی همه‌ی موجودات است. وقتی موجودات مملوک حقیقی او هستند، وجودشان به مالک نیازمند است. بنابراین لازم است تا در مسیر رشدشان تحت تدبیر ملوکانه‌ی او باشند. و در واقع بدون وجود مالک معدوم خواهند شد.

با این توضیحات روشن گردید که تربیت لغت کاملی برای ربوبیت نیست. چرا که تربیت اصلاح رفتارها است، و نمی‌تواند در ساحت وجودی ورود پیدا کند. در نهایت به مسائل ذهنی و روانی که منشاء افعال است می‌پردازد، در حالی که ربوبیت قوام وجودی و تدبیر در ساحت وجود است؛ که در معالیل مانند ذهن و روان و افعال هم اثر می‌گذارد. بنابراین تربیت اخصّ از ربوبیت است. و ربوبیت را در یک واژه نمی‌توان معنا کرد.

عالم به فتح لام جمع ما یعلم به است. به همه‌ی موجودات اطلاق می‌شود، از این حیث به گروه‌ها و دسته‌های گوناگون نیز اطلاق می‌گردد. با توضیحی که درباره‌ی ربّ بیان گردید، معلوم شد که همه‌ی موجودات تحت تدبیر او هستند.

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

بسیار مهربان

درباره‌ی این آیه در بسم الله صحبت کردیم. این کریمه تأکیدی بر رحمت واسعه‌ی خداوند متعال است. مواجهه‌ی انسان با خداوند مهربان است، که در این سوره دو بار مورد تأکید قرار گرفته است. انسان وقتی خود را زیر سایه‌ی رحمت خداوند دید، برخوردهای اجتماعی‌اش نیز تغییر می‌کند. متأسفانه وجهه‌ی رحمت الهی از تفکر و زندگی ما رخت بر بسته است.

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ

مالک روز جزا است.

ملک:

مقایس: يدلّ على قوّة في الشّيء و صحة.

التحقيق: هو التسلّط على شيء بحيث يكون اختياره بيده، و هذا التسلّط إمّا بالنسبة الى ذات الشيء اصلاً و فرعاً كما في مالكية الله لخلقه، أو بالنسبة الى الذات اعتباراً كما في المملوك و المبيع و

تسلّط بر چیزی به شکلی که اختیار آن در دست مسلّط باشد. این تسلّط می تواند حقیقی مانند مالکیت خداوند متعال، یا مجازی مانند مالکیت انسان بر اموالش باشد.

معنای مالک در ربوبیت بیان گردید. اختلافی در قرائت مالک وجود دارد: مالک و مَلک. برخی ملک را به معنای حاکم و پادشاه نسبت به مالک ترجیح داده اند؛ در حالی که به نظر می رسد مالک اولویت داشته باشد. چرا که ملک اخصّ از مالک است، و بیشتر جنبه‌ی مادی دارد.

یوم الدین در آیات بسیار دیگری آمده است که در همه‌ی آنها مراد روز قیامت است. بنابراین این جا هم باید مراد روز قیامت باشد.

سؤالی که در این جا به ذهن می رسد این است که چرا گفته شده است یوم الدین؟ مگر خداوند متعال مالک همه‌ی عرصه‌ها و آنات نیست؟ چرا اختصاصاً یوم الدین مطرح شده است؟
به همین جهت است که برخی قرائت ملک را ترجیح داده اند.

به نظر چنین می‌آید که روز قیامت، روز آشکار شدن مطلق است. در آیه‌ی ۴۸ سوره ابراهیم آمده است: **يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ**

غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ. زمانی که پرده‌ها کنار می‌رود، همه چیز آشکار و عیان می‌شود.

انسان در طول زندگیش جلوه‌هایی از مالکیت و ربوبیت خداوند را می‌بیند، اما به خاطر خاصیت دنیا، و لطافت خداوند نمی‌تواند این جلوه را آشکارا در تمامی آنات زندگی مشاهده نماید؛ مگر انسان‌هایی که از قالب دنیا خارج شده‌اند. در روز قیامت است که این جلوه بر همگان آشکار می‌شود. با این توضیحات معلوم می‌گردد که قالب و زمانی برای بروز مالکیت خداوند بیان شده است که برای همه یکسان است. مؤمن و کافر تفاوتی در آن ندارد. گرچه درک‌هایشان بسیار متفاوت است. به علاوه که الان نیز هیچ فرقی با قیامت ندارد، تنها فرق همان است که بیان شد.

روایت فوق‌العاده‌ای درباره‌ی قرآن و این آیه از حضرت سجاد نقل شده است:

عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عليه السلام): لَوْ مَاتَ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَمَا اسْتَوْحِشْتُ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ الْقُرْآنُ مَعِيَ وَكَانَ إِذَا قَرَأَ مَالِكُ يَوْمَ الدِّينِ يُكْرَرُهَا وَبَكَادُ أَنْ يَمُوتَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱، ص ۸۶

دو تعبیر در این روایت هست که هر دو جای تأمل بسیاری دارد:

اول این که اگر همه‌ی آنچه در شرق و غرب است جان بسپارد، و فقط قرآن با من باشد، هرگز بیم‌ناک نخواهم شد. قرآن برای انسان کافی و وافی است.

دوم این که حضرت سجاد سلام الله علیه وقتی آیه **مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ** را می‌خواندند، آن قدر تکرار می‌کردند که نزدیک بود جان‌شان بدن مبارکشان را وداع کند. عظمت این کریمه در حال حضرت مشهود و هویدا است.

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ

تنها تو را عبادت می کنیم و تنها از تو یاری می خواهیم.

عبد:

مقایس: اصلا، کأنهما متضادان، و الاول من ذینک الاصلین يدلّ علی لین و ذلّ، و الآخر علی شدة و غلظ. فالاول العبد و هو المملوک.

التحقیق: هو غاية التذلّ في قبال مولى مع الاطاعة و هذا المعنى يكون بالتكوين او بالاختیار او بالجعل.

فالاول: إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا؛

والثاني: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ، لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ؛

و الثالث: ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّْا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.

فالعبودية الحقيقية هو تطابق التعبد الاختياري التشريعيّ العبودية التكوينية، فالتشريع لازم ان يطابق التكوين و لا يلزم التضاد بينهما و يفوت الغرض المقصود من التكوين و الخلق. و اعبد ربّك حتّى يأتبك اليقين.

و الصالحون المخلصون المقربون من اختار العبودية لله عزّوجل و خضع بتمام الذلّة و الخضوع في قبال جلاله و عظّمته و وصل بالفناء و محو الانانيّة الى رفيع مقام التوحيد المطلق.

تذلّ همراه با نرمی و خضوع، مملوک در میان اعراب نیز به جهت همین لحاظ معنایی استعمال شده است. در برخی

لغت نامه ها مانند التحقیق لحاظ اطاعت را هم در معنا کرده اند.

عبادت در سه ساحت قابل تصور است:

۱. تکوین: *إِنْ كُلٌّ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا*.

۲. اختیار: *لَا أُعْبَدُ مَا تَعْبُدُونَ / يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ*.

۳. جعل: *ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ*.

سياق آیه به جهت تقدّم مفعول انحصار را می رساند، یعنی ما فقط بنده‌ی تو هستیم. در سوره‌ی مریم آیه‌ی ۹۳ آمده

است: *إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا*.

مطابق آیه‌ی مالک يوم الدين، خداوند مالک حقیقی انسان است؛ وقتی خدا مالک حقیقی باشد، انسان بنده‌ی حقیقی او خواهد بود. این دو در واقع دو روی یک سکه‌اند.

بندگی مذکور در آیه هم بندگی تکوینی است، چنان‌که در سوره‌ی مریم آمد، و هم بندگی اختیاری، یعنی ما بندگی تو را اختیار کردیم و بر تمامی ملزوماتش پایبندیم.

مطلب بعدی سیاق متکلم مع الغير آیه است. نفرمود *أُعْبَدُ*، گفته شد *نَعْبُدُ*. مرحوم علامه بیان شیوایی در این خصوص دارند:

كان الإتيان بلفظ المتكلم مع الغير للإيماء إلى هذه النكتة فإن فيه هضماً للنفس بإلغاء تعينها و شخوصها وحدها المستلزم لنحو من الإنية و الاستقلال بخلاف إدخالها في الجماعة و خلطها بسواد الناس فإن فيه إمحاء التعين و إعفاء الأثر فيؤمن به ذلك.

تغییر از غیبت به حضور لطافتی زیبا دارد. حال که تو رب العالمین هستی، مهربان و رؤوفی، مالک حقیقی همه‌ی ما هستی، ما در محضر تو حاضریم، چنان بنده‌ای که هیچ استقلالی از خود ندارد.

تکمیل عبارت اول با عبارت ایاک نستعین است؛ تا استقلال فرضی را به طور کامل محو کند، ما در این عبارت هم فقط به تو متکی هستیم. تا این جا یک دوره خلاصه‌ی معارف بیان شد:

با نام خدا آغاز می‌کند، عرض کردیم که اسم الله غیر الله، اسم خود مخلوق است. در ابتدا شناخت و انس وجود ندارد، خدا خودش را با دو وصف رحمن و رحیم معرفی می‌کند. سپس با هستی مواجه می‌شویم، همه‌ی زیبایی‌ها منتسب به او است؛ پس الحمدلله. صفت بعد ربوبیت است. برای تبیین ربوبیت نیاز به تکمله‌ای است. دوباره رحمان و رحیم تکرار می‌شود، تا معلوم گردد ربوبیت او با رحمت همراه است، و ربوبیت قهارانه نیست. او با شفقت انسان را راهبری می‌کند. مقدمه‌ی اساسی ربوبیت مالکیت انحصاری و حقیقی است. همه‌ی این‌ها نتیجه‌ای دارد، که عبودیت تکوینی همه‌ی موجودات است. نتیجه‌ی عبودیت ناامید شدن از غیر است، چرا که یک سره خواسته و میلش به سوی او متوجه می‌گردد؛ ایاک نستعین.

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ، صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ.

ما را به راه مستقیم هدایت کن. راه کسانی که به آن‌ها نعمت داده‌ای، که نه بر آن‌ها خشم گرفته شده و نه گمراهند.

صراط:

مفردات: الطريق المستهسل.

التحقيق: هو الطريق الواضح الواسع مادياً أو معنوياً.

صراط راه آشکار و سهل است، و با سیل یک تفاوت دارد: سیل ممکن است آشکار و پنهان باشد، و ممکن است سخت و سهل باشد، اما صراط همواره دو ویژگی دارد: آشکار و سهل است.

ضلّ:

مقایس: يدلّ على معنى واحد و ضياع الشّيء و ذهابه في غير حقّه.

مصباح: ضلّ الرجل الطريق.

مفردات: العدول عن طريق مستقيم.

التحقيق: هو ما يقابل الإهتداء.

در اکثر کتب لغت حتی التحقيق ضلّ را مقابل هدایت معنا کرده‌اند، در حالی که هدایت موضوعی دینی است، و مقابل آن گمراهی نیز گزاره‌ی دینی متأخر است، و ریشه‌ی این لغت را بازنمایی نمی‌کند. در بعضی کتب مانند مصباح ضلّ الرجل عن الطریق آمده است. این استعمال ما را به اصل معنا نزد عرب آن زمان نزدیک می‌کند. وقتی شخصی در میانه راه گم می‌شد، و نمی‌توانست راه را پیدا کند ضال می‌گفتند. نزدیکی معنا به گمراهی در برابر هدایت، این لغت را در این معنا متبادر کرده است. به نظر چنین می‌رسد که تحیر کلید واژه‌ی اصلی یافت این لغت باشد.

پس از این که خلاصه‌ی معارف در آیات قبلی بیان گردید، یک دعا که مهم‌ترین خواسته‌ی انسان در مسیر رشدش می‌باشد، در این آیات بیان می‌شود. مجموعه‌ی معارف و این خواسته، سوره‌ی حمد را خلاصه‌ی قرآن قرار داده است.

برای تبیین بیشتر مصادیق صراط مستقیم چند آیه را نقل می‌کنیم:

۱. سوره آل عمران، آیه ۵۱: **إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ**. این کریمه در سوره‌ی مریم آیه ۳۶ نیز آمده است.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۰۱: **وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**.

۳. سوره مائده، آیات ۱۵ و ۱۶: **يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ، يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**.

۴. سوره انعام آیه ۱۶۱: **قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ**.

۵. سوره یس، آیات ۶۰ و ۶۱: **أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ، وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ**.

همه‌ی این آیات عبادت را صراط مستقیم می‌داند، این مطلب در دو کریمه‌ی *أَنْ اَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ* و *فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ* به روشنی بیان شده است. در سوره‌ی حمد نیز نقل پس از *ایاک نعبد و ایاک نستعین* نشان می‌دهد که صراط مستقیم همان عبودیت است.

مطلب دیگر که از مجموع این آیات استفاده می‌شود این است که عبودیت مقابل شرک است. چنان‌که در سوره‌ی انعام آمد: *دِينًا قِيمًا مِلَّةَ اِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ*. مقابله با شرک در معنای عبودیت نیز روشن و آشکار است. انسان وقتی خود را مستقل ببیند، و ملک طلق او نداند، متوهم می‌شود که نیازی به بندگی نیست؛ این همان شرک است. مطلب دیگر این‌که اعتصام به خداوند همان پناه بردن به او است، و راه رفتن به صراط مستقیم است. چنان‌که در سوره‌ی آل عمران بیان شده است: *مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللّٰهِ فَقَدْ هُدِيَ اِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ*.

تا این‌جا روشن گردید که صراط مستقیم سه ویژگی دارد:

۱. روشن و سهل است.

۲. همان عبودیت است.

۳. مقابل شرک است.

در سوره‌ی مائده خداوند متعال می‌فرماید: از جانب خدا نور و کتابی آشکار و روشن فرستاده شده است. خداوند به واسطه‌ی آن کسانی را که در مسیر رضایتش قرار داشته باشند به سبل سلام هدایت می‌کند. از این کریمه استفاده می‌شود که صراط مستقیم، مهیمن بر سبل است. گویا چنین است که انسان از طرقی که پیش رویش است مسیر را طی می‌کند، تلاش می‌کند، بارها زمین می‌خورد، دوباره تلاش می‌کند، تا این‌که خداوند او را از ظلمت خارج می‌کند. در سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۷ آمده است: *اللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا يُخْرِجُهُمْ مِّنَ الظُّلُمٰتِ اِلَى النُّوْرِ وَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اَوْلِيَآؤُهُمُ الطَّاغُوْتُ يُخْرِجُوْنَهُمْ مِّنَ النُّوْرِ اِلَى الظُّلُمٰتِ اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ*. آنان که ولی‌شان طاغوت است، از نور به ظلمت می‌روند، و در مقابلشان اهل انس با خدا، از ظلمت خارج، و وارد نور می‌شوند. بنابراین صراط مستقیم خروج از ظلمت به نور است، و

در برابرش توهّمات و شرک است. در نتیجه صراط مجموعه سبلی است که در طول مسیر زندگی انسان پیش می‌آید، تا به صراط ختم شود. وقتی انسان به آن برسد از ظلمت خارج می‌شود، و دیگر هرگز به ظلمت باز نمی‌گردد.

در ادامه‌ی آیات سوره‌ی حمد ویژگی رونندگان صراط مستقیم بیان می‌شود.

ایشان کسانی هستند که نعمت عطایشان کردی؛ مورد غضب الهی نیستند، و از راه نیز خارج نشده‌اند.

بیان گردید که رحمت الهی شامل همه‌ی موجودات است، و همه‌ی موجودات تکویناً بنده‌ی او هستند. بنابراین نعمت و رحمت الهی شامل همه‌ی موجودات است. با این وصف برخی با خداوند انس نگرفتند، و در موهومات و پندارهایشان غوطه‌ور شدند، که همان شرک و خودپرستی است. اینان ضالّ از طریق هستند و مورد غضب الهی قرار گرفته‌اند. غضب به معنای ندیدن خود در ید رحمت مالکانه‌ی الهی است؛ دَقْتُ بفرماید.

با توجّه به مطالب گذشته صراط باور حقیقی خداوند متعال است. وقتی انسان طیّ طریق کرد به جایی می‌رسد که از خود و باورهای کودکانه‌اش دست می‌کشد، و به خداوند متعال پناه می‌برد. وقتی انسان خودش را ملک او دید، دیگر برای خودش جایی باقی نمی‌ماند. از این جا است که می‌توان تعبیر عمیقی مانند فنا، احراق، و ... را استخراج کرد.

به ابتدای بحث بازگردیم: راه باید روشن و سهل باشد، راه توحید روشن است، اما به جهت نوع زندگی انسان سخت به نظر می‌رسد، اگر از خود گذشت و به او پناه برد یخرجهم من الظلمات الی النور.

در سوره‌ی نساء آیات ۶۹ و ۷۰ آمده است: وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا، ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا.

وقتی انسان خود را در دائره‌ی نعمات و رحمت الهی دید، رفقاییش پیامبران، شهداء و صالحانند. و حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا.

چند روایت:

۱. عن مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ (عليه السلام) قَالَ جَعَفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ (عليه السلام) فِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ. قَالَ: يَقُولُ أَرْشِدُنَا إِلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ أَرْشِدُنَا لِلزُّومِ الطَّرِيقِ الْمُوَدَّى إِلَى مَحَبَّتِكَ وَ الْمُبْلَغِ إِلَى دِينِكَ وَ الْمَانِعِ مِنْ أَنْ نَتَّبِعَ أَهْوَاءَنَا فَتَعْطِبَ أَوْ نَأْخُذَ بِأَرَائِنَا فَتَنْهَلَكَ.

وسایل الشیعه ، ج ۲۷ ، ص ۴۹

۲. الرضا (عليه السلام): اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ اسْتِرْشَادٌ بِهِ وَ اعْتِصَامٌ بِحَبْلِهِ وَ اسْتِزَادَةٌ فِي الْمَعْرِفَةِ بِرَبِّهِ وَ بَعْظَمَتِهِ وَ بِكِبَرِيَّاتِهِ. تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ۱ ، ص ۹۴

۳. عَنْ أَبِيوَرْزَةَ قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) إِذْ قَالَ وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا. قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) وَ الْأَئِمَّةُ (عليهم السلام) مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ (سلام الله عليها) هُمْ صِرَاطُ اللَّهِ فَمَنْ أَتَاهُمْ سَلَكَ السَّبِيلَ.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ۱ ، ص ۹۸